

ایده‌ها به یاد دارند
۲۴۶ ۰۰ ۲۴۶

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ایده‌ها پیامد دارند

ریچارد ام. ویور

ترجمه‌ی دکتر فرزانه صدیقی

www.ketab.ir



سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک

وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی
اطلاعات رکورد کتابشناسی

ویور، ریچارد ام.، ۱۹۱۰-۱۹۶۳م.

Weaver, Richard M., 1910-1963

ایده‌ها پیامد دارند / ریچارد ام. ویور؛ ترجمه فرزانه صدیقی.

تهران: نشر پیله، ۱۴۰۲.

۳۱۲ ص.

978-622-7620-65-8

فیبا

عنوان اصلی: Ideas have consequences, 2013.

تمدن -- فلسفه

Civilization -- Philosophy

صدیقی، فرزانه، ۱۳۷۶-، مترجم

۱۹CB

۹۰۱

۹۲۶۶۹۲۷

فیبا

www.ketab.ir

ایده‌ها پیامد دارند

نویسنده: ریچارد ام. ویور

مترجم: فرزانه صدیقی

ناشر: پیله

نوبت و سال نشر: اول ۱۴۰۲

ناظر چاپ: مهدی سبحانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نقش‌آور

صفحه‌آرا: قاسمی (رها)

تیراژ: ۱۳۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۲۰-۶۵-۸



آدرس دفتر نشر: مقابل دانشگاه تهران خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۲۱۶ طبقه ۱

تلفن: ۰۹۱۲-۳۸۷۶۲۵۹ - ۶۶۴۸۱۶۴۱ - ۶۶۹۵۰۸۷۱



هرگونه نقل، استفاده و اجرای تمام یا بخشی از این کتاب منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

فهرست مطالب

| | |
|-----|--|
| ۷ | پیشگفتار مترجم..... |
| ۱۳ | اهمیت ریچارد ویور؛ به قلم راجر کیمبال..... |
| ۲۹ | پیشگفتار نویسنده..... |
| ۳۳ | دیباچه..... |
| ۵۵ | فصل اول - احساسات احساساتی شده..... |
| ۷۵ | فصل دوم - تمایز و سلسله مراتب..... |
| ۹۷ | فصل سوم - چند پارگی و وسواس..... |
| ۱۱۹ | فصل چهارم - خودگرایی در عرصه‌ی کار و هنر..... |
| ۱۴۵ | فصل پنجم - شهر فرنگ بزرگ..... |
| ۱۷۱ | فصل ششم - روانشناسی کودک - لوس..... |
| ۱۹۱ | فصل هفتم - واپسین حق متافیزیکی..... |
| ۲۱۵ | فصل هشتم - قدرت واژگان..... |
| ۲۴۱ | فصل نهم - پارسامندی و عدالت..... |
| ۲۶۵ | پسگفتار: "ایده‌ها پیامد دارند" چگونه نوشته شد؛ به قلم تد جی. اسمیث...۲۶۵ |
| ۲۹۵ | قدردانی..... |
| ۲۹۷ | یادداشت‌ها..... |

پیشگفتار مترجم

جهان غرب زاده‌ی اندیشه‌ی مدرنیته است و آثار آن در جای جای زندگی غربی هویدا است. نطفه‌های این اندیشه در اواخر قرون وسطی و با ظهور طبقه‌ی نوپای بورژوازی در دل جامعه‌ی فئودالی اروپا بسته شد. در فرایند رشد و شکل‌گیری طبقه‌ی بورژوازی است که از قرن پانزدهم میلادی، چهره‌هایی نظیر مارتین لوتر، جردانو برونو، فرانسیس بیکن و توماس هابز در حوزه‌های مختلف اندیشگی به ساخت و ساز بازه‌های مدرنیته همت گماشتند و از دیگر سو، دانشمندانی چون نیکولاس کپرنیک، گالیلئو گالیله و یوهانس کپلر به دستاوردهای جدیدی در علوم طبیعی و نجوم واصل شدند. در قرن هفدهم است که رنه دکارت با جمع‌بندی تمام این دستاوردها، ساختمان فلسفه‌ی مدرنیته را با مرکزیت بخشیدن به سوژه‌ی مدرن و معرفت‌شناسی و عقل‌گرایی و اومانیزم پایه‌ریزی کرد. پس از وقوع انقلاب شکوهمند انگلستان، اندیشمندان قرن هجدهم اروپا در دوران روشنگری، به تکمیل این ساختمان پرداختند و در انتهای این قرن، انقلاب کبیر فرانسه به تجلی‌گاه این اندیشه‌ها بدل شد. بنا بود تا این همه موجب از میان رفتن عصبیت و استبداد، و همچنین تحقق آزادی و عدالت شود؛ اما این انقلاب مطابق انتظار همگان پیش نرفت. وقوع دوران

وحشت و هرج و مرج و کشت و کشتارهای بی حد و حصر، متفکران را به تأمل درباره‌ی مدرنیته واداشت و آلمان که از نزدیک، اما از بیرون، شاهد این همه بود به مرکز این بازاندیشی بدل شد.

در اواخر قرن هجدهم میلادی بود که متفکران غربی به طرح ابعاد منفی دنیای مدرن پرداختند و در قرن نوزدهم میلادی است که متفکران رمانتیکی نظیر فردریش شلگل و پس از آن فلاسفه‌ای نظیر سورن کی‌یرکگور، کارل مارکس و دیگران، با دیدگاه‌هایی متفاوت، جهات منفی مدرنیته را نظیر افزایش فاصله‌ی طبقاتی، فراوانی مفاسد اجتماعی، نادیده گرفتن محیط زیست، مطلق ساختن عقل و در حاشیه بردن عواطف انسانی و نیز جهانی قلمداد کردن ارزش‌های مدرن، به نقد کشیدند. در نیمه‌ی دوم همین قرن، فردریش نیچه پرچمدار این حرکت شد. او ریشه‌های انحطاط موجود در جهان غرب را در اندیشه‌های سقراط و افلاطون جستجو می‌کرد. نیچه اوج شکوفایی تمدن غرب را در دوران یونان باستان می‌دید، دورانی که دوران شکوفایی تراژدی بود و در آن دیونیزوس در کنار آپولون قرار می‌گرفت. او بر این باور بود که افلاطون با طرح دنیای مُثُل، دیونیزوس را از میدان خارج و دنیای آپولونی را میدان‌دار مطلق کرده است.

اندیشه‌های نیچه آتشی را شعله‌ور کرد که اگر مبالغه نباشد، قاطبه‌ی اندیشه‌ی فلسفه‌ی قاره‌ای در قرن بیستم را تحت شعاع قرار داد. در این میان شاید بتوان مارتین هایدگر را برجسته‌ترین متفکری دانست که پس از نیچه به نقادی فلسفه‌ی غرب پرداخت. هایدگر بحران انسان معاصر غربی را ناشی از فراموشی هستی و مطلق شدن دنیای مفهومی در اندیشه‌ی غربی می‌دانست و می‌گفت از همین رو است که سرنوشت انسان و طبیعت در تکنولوژی و علم معاصر، واجد هیچ افق روشنی نیست. همزمان با هایدگر،

واکنش‌های دیگری نیز نسبت به مدرنیته و زوال تمدن غرب در حال رخ دادن بود. وقوع جنگ جهانی دوم با آن ابعاد گسترده و فجایع انسانی بی سابقه‌اش موجب تشدید بدبینی موجود نسبت به جهان مدرن شد. در این دوران اندیشه‌های جدیدی در اروپا در نقد مدرنیته شکل گرفتند که بعضاً در تقابل با اندیشه‌ی هایدگر قرار داشتند (شاید بتوان علت این تقابل را در همراهی مقطعی او با حزب نازی آلمان جستجو کرد) که در این میان می‌توان به گفتمان اخلاق‌گرایانه‌ی امانوئل لویناس و گفتمان نومارکسیستی تئودور آدورنو در مکتب فرانکفورت اشاره کرد.

در همین برهه از زمان بود که ریچارد ام. ویور، کتاب *ایده‌ها پیامد دارند* را در آمریکا به رشته‌ی تحریر درآورد. ویور منتقد سرسخت مدرنیته بود. احتمالاً این موضع او نسبت به مدرنیته تا حد زیادی برخاسته از ریشه‌های جنوبی اوست. بافتار اجتماعی سنتی شبه‌فئودالی ایالت‌های جنوبی آمریکا، آن‌ها را در تقابل با ایالت‌های شمالی قرار می‌داد. اوج این تقابل در جنگ داخلی آمریکا صورت گرفت که در نهایت به شکست جنوب انجامید. چند دهه بعد از این شکست و سرکوب تفکر سنتی جنوب، جنبش‌های فکری جدیدی در تقابل با تفکر پراگماتیستی شمالی شکل گرفتند که عمدتاً ماهیتی ادبی داشتند و به شیوه‌ای رمانتیک به نقد مظاهر مدرنیته و دفاع از ارزش‌های سنتی می‌پرداختند. ویور در امتداد همین جنبش‌ها قرار دارد. مشکل بتوان ویور را فیلسوف به شمار آورد. او استاد رتوریک دانشگاه شیکاگو بود و بیشتر آثار و پژوهش‌هایش در این زمینه به انجام رسیدند، با این همه دانش وسیع فلسفی او، در کنار دقت نظرش در تحلیل آثار و نمودهای جهان مدرن، و همچنین نشر جدلی این کتاب موجب شد تا نقد ویور به شدت در آمریکا مورد توجه قرار گیرد.

ویور آثار و نتایج ناخوشایند مدرنیته را، بسان نیچه و هایدگر، ناشی از

بروز نوعی انحراف در تاریخ فلسفه می‌دانست. با این همه موضع او در بررسی این انحراف موضعی افلاطونی بود. به نظر ویور، انحراف در فلسفه آنگاه آغاز شد که در قرون وسطی، اندیشه‌ی ویلیام اکام در حوزه‌ی مفاهیم کلی غالب شد. اکام معتقد بود که ایده‌ها و مفاهیم کلی صرفاً نام‌هایی برساخته‌ی انسان هستند و هیچ واقعیتی بر آن‌ها مترتب نیست. به اعتقاد ویور از همین جا بود که معرفت بر پایه‌ی عقل کلی به معرفت بر پایه‌ی عقل جزئی بدل شد و در نتیجه جایگاه علوم کلی متزلزل شد و علوم تجربی واجد اصالت شدند. بدین ترتیب، غالب شدن اندیشه‌ی اکام روندی را آغاز کرد که در نهایت به گسست و جزئی‌نگری ختم شد. ویور تلاش می‌کند تا با شناسایی و تحلیل دقیق ساحت‌های مختلف این انحراف و نمودهای آن در جهان "زوال یافته"ی حاضر، به نوعی راه برون‌رفت دست یابد.

در نگاه ویور، این جزئی‌نگری ریشه‌ی تمام مصائب جهان مدرن است. او بر این باور بود که می‌توان نمودهای این جزئی‌نگری را در بسیاری از پدیده‌های اساسی زندگی مشاهده کرد. زبان یکی از این پدیده‌ها است. ویور زبان را واجد جایگاه و نقشی بنیادین در برساختن اجتماع انسانی می‌داند. ویور با الهام و تأثیرپذیری از افلاطون و *انجیل یوحنا*، صورت‌های کلی زبان را دارای ویژگی‌های متعالی و الوهی قلمداد می‌کند و اقتدار زبان را ناشی از همین ویژگی‌ها می‌داند. به گمان ویور، انحراف اکامی، سبب شد که زبان به مثابه‌ی راه بودن و زیستن، جای خود را به زبان به مثابه‌ی راه معنا و شناخت بدهد و به همین منوال، موجب شد که رابطه‌ی انسان با دیگر موجودات (بالاخص انسان)، از رابطه‌ای توأم با احترام به رابطه‌ای بر پایه‌ی تصرف و چیرگی بدل شود. نگاه ویور به زبان به دوگانه‌ی جهان مبتنی بر ایدئالیسم و جهان مبتنی بر پراگماتیسم

می انجامد. او جهان ایدئالیستی را پلی به سوی امر کلی و سعادت می داند و جهان پراگماتیستی را ملازم با زوال و انحطاط دنیای مدرن قلمداد می کند.

بنابراین به گمان ویور، راه نجات همانا بازگشت به اصالت مفاهیم کلی است. او تصور می کند که انسان برای چنین بازگشتی باید شیوهی نگاه خود به جهان را تغییر دهد و از مطلق ساختن عقل که به نوعی "سنگدلی" منتهی می شود دست بکشد و احساسات را به عنوان پایه ای برای عقلانیت خود قرار دهد. با این همه انسان باید هوشیار باشد که به ورطه‌ی "احساساتی‌گرایی" نیفتد. ویور تصور می کند که چنین تغییری می تواند انسان را از گرداب جزیره‌ای دیدن و تخصص‌مداری، که حاصل مدرنیته است، بیرون بکشد. او گمان می کند این نوع از گسست و جزئی‌نگری، بخصوص در اداره‌ی جامعه به تنهایی دهشتناک منجر می شود.

جامعه‌ی مطلوب ویور جامعه‌ای است متشکل از سلسله مراتب‌های طبیعی و تمایزات موقعیتی که متضمن کیفیت هستند. در چنین جامعه‌ای هر کس با پذیرش جایگاه خود، نوعی حس "برادری" را نسبت به دیگر اعضای جامعه احساس می کند و خود را بر همه چیز محق نمی داند. این جامعه همواره امر جزئی را در قالب امر کلی در نظر می آورد و هرگز به ورطه‌ی جزئی‌نگری و اکنون‌زدگی نمی افتد. با این همه به گمان ویور، این شکل از اصالت دادن به امر کلی منکر فردیت انسان نمی شود. او شکل خاصی از مالکیت خصوصی را به عنوان سنگری دست‌نیافتنی برای حفظ فردانیت انسان و حفظ کیفیت عمل معرفی می کند و بیان می دارد که این امر، بنیانی متعالی را برای تحقق آزادی انسان در جامعه فراهم می آورد. او همچنین "پارسامنشی" را به عنوان اصلی معرفی می کند که متضمن عدالت است. به اعتقاد ویور به رسمیت شناختن جایگاه

"دیگری" و در نظر آوردن آن به عنوان موجودی خودآیین، عنصر اساسی عدالت است. ویور این "دیگری" را به فرد انسانی محدود نمی‌کند و طبیعت و تاریخ را نیز واجد چنین جایگاهی می‌داند.

البته ویور موانعی را که در این مسیر وجود دارند نیز معرفی می‌کند. او تأکید می‌کند که جهان مدرن با ایجاد رسانه‌هایی نظیر رادیو، سینما و مطبوعات، نوعی قدرت شبکه‌ای ایجاد کرده است و با گستراندن این شبکه در تمام سطوح جامعه و رساندن آن به خانه‌های شخصی افراد، ذهنیت مردم را شکل داده و همه چیز را به نفع نظام موجود سمت و سو می‌دهد (لازم است یادآوری کنم که ویور این کتاب را در زمانی نوشته که حتی تلویزیون نیز آنچنان گسترشی نیافته بود و لذا کوچک‌ترین تصویری از ابعاد بی‌نهایت اینترنت و قدرت عظیم شبکه‌های اجتماعی نداشت). ویور همچنین معتقد است که انسان امروز تراژیک بودن زندگی را از یاد برده و دچار نوعی ضعف و اسان‌طلبی شده است و همین امر موجب شده تا انسان، آری‌گویی به زندگی را از یاد ببرد و از مشکلات و اتفاقات آن گریزان باشد.

شایان ذکر است که نکات و نتایجی در این کتاب وجود دارد که ای بسا مترجم با آن‌ها هیچگونه همدلی‌ای احساس نکند، ولی از آنجا که تعاطی اندیشه‌های گوناگون در جامعه‌ی ما برای گسترش نگاه چندساحتی به پدیده‌ها، ضرورتی حیاتی دارد، بر آن شدم تا به ترجمه‌ی این کتاب پردازم. در پایان وظیفه‌ی خود می‌دانم تا از جناب آقای مهدی سبحانی، مدیر محترم نشر پبله، که کتاب را برای برگردان فارسی پیشنهاد کردند، سپاسگزاری کنم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

فرزان صدیقی